

# امامت و خلافت

جعفر سبحانی

از مسائل مهم یا بزرگترین مسائلی که پس از گذشت پیامبر اسلام، نظر جامعه اسلامی را به خود جلب نمود، موضوع پیشوائی مسلمانان و رهبری جامعه اسلامی بود. برای این موضوع، دو مطلب زیر را می توان عامل اساسی دانست.

۱- قرآن مجید اطاعت «اولوالامر» را در کنار اطاعت خدا و پیامبر ذکر نموده، و پیروی از آنها را باسان پیروی از دستورهایی خدا، و پیامبر لازم و ضرور دانسته است. از این نظر باید هر چه رود تر و طبقه «اولوالامر» شناخته شوند و تمام امور مسلمانان پس از رحلت قائمدا علم، در اختیار آنان قرار گیرد.

۲- اداره امور جامعه نسبتاً وسیع مسلمانان آن روز، و همچنین بسط و گسترش آئین اسلام در سائر نقاط

گیتی، بدون وجود فرمانروای نافذ القولی که مشکلات سیاسی و اجتماعی و مذهبی به دست او گشوده گردد، امکان پذیر نبود، از روی یک چنین رهبری به جامعه خاصی اختصاص ندارد، بلکه تمام ملل جهان، به هر سنت و وضعی زندگی نمایند، و به هر نوع حکومت و نظامی تن در دهند، در زندگی اجتماعی خود، از وجود رهبری شایسته، غنی و بی نیاز نخواهند بود.

از این نظر می بینیم تمام دانشمندان و عقائده وجود امام را در میان مسلمانان یک امر ضروری تلقی کرده، و جز عده بسیار ناچیزی از «خوارج» و بعضی از معتزله، در لزوم وجود پیشوا، تردید نداشته اند (۱) اگر چه در نحوه تعیین آن که آیا انتصابی است و باید مانند پیامبر از طرف خداوند

(۱) کشف المراد ط سیدنا ص ۲۲۶ : شرح تجرید قوشچی ص ۴۷۲ : نهایة الاقدام فی علم الکلام ص ۴۸۲ چاپ سال ۱۹۳۴

تعیین گردد، و با اینکه انتخابی است و خود مردم باید انتخاب نمایند؛ دچار اختلاف گردیده اند. خلاصه: دو عامل پیش سبب گردیده که پس از درگذشت پیامبر اکرم، موضوع پیشوائی مسلمانان (امامت) و جانشینی از رسول خدا (خلافت) در میان جامعه مسلمانان، مطرح گرد و هر گروهی نظری را انتخاب نمایند.

ولی دقت در احادیث و روایات و تواریخ اسلامی این مطلب را به ثبوت می رساند، که مساله امامت و موضوع جانشینی از رسول خدا اگر چه در میان قشرها و توده ها پس از رحلت رسول اکرم مطرح گردید، ولی برای خواص در زمان خود پیامبر مطرح بود و هسته مساله، در اذهان گروهی از مسلمانان: در عهد رسالت در حال رشد و نمو بود و همواره گروهی در زمان خود پیامبر در باره زمامداری امور مسلمانان پس از درگذشت وی، زمزمه ها و گفتگوها می کردند، حتی گروهی مانند «اخنس بن شریق» و فرمانروای پیامه، از این نظر از گرایش به اسلام خود داری نمودند که، اسلام خود را منوط به این کردند که موضوع خلافت، پس از وفات پیامبر، به آنان واگذار گردد و چون از جانب پیامبر پاسخ منفی شنیدند از گرایش به آئین اسلام سرباز زدند. (۱)

بنابراین نمی توان گفت آغاز توجه به این مساله حیاتی، پس از درگذشت پیامبر بود، بلکه باید گفت در زمان حیات پیامبر مسلمانان بلکه دیگران نیز در این موضوع کم و بیش فکر می کردند، اگر چه توجه وسیع و گسترده به آن پس از رحلت پیامبر

(۱) تاریخ طبری ۳ ج ص ۱۱۷۲، تاریخ کامل ۲ ج ص ۸۲۶ مشروح سرگذشت آنان را در پهنه های آینده میخوانید.

صورت پذیرفت.

مسلمانان با دیدگان خود می دیدند که هر موقع پیامبر مدینه را به غزم سفر و یا جنگ و دفاعی، ترک می گوید جانشینی برای خود تعیین میکند، آیا در این موقع می توانند درباره جانشین پیامبر پس از درگذشت او؛ فکر نکنند؟ بلکه تکرار این عمل در دوران حیات پیامبر؛ حس کنجکاوای آنان را بر این تحریک می کرد که در مساله وصایت به طور کلی فکر کنند و نظر دهند.

این بیان و تجزیه و تحلیل در تعیین تاریخ طرح این مساله میان مسلمانان، از نقطه نظر کلی است ولی بر اساس دلائل شیهه درباره امامت و وصایت امیر مؤمنان؛ به طور قطع باید گفت که موضوع امامت در زمان خود پیامبر مطرح بوده و بعدها هر نوع گفتگو پیرامون آن؛ به دنبال تعیین رسول خدا بوده است.

این دولفظ (امامت و خلافت) هدف واحدی را تعقیب می کنند و تقریباً مفهوم واحدی را می رسانند ولی در این میان، دانشمندان عقائد در طرح مسائل مربوط به امور زمامداری پس از رسول خدا، به لفظ «امامت» گرایش خاصی پیدا نموده و مباحث مربوط به این موضوع را تحت عنوان «امامت» مطرح کرده اند، در حالی که فرمانروایان اسلامی و تاریخ نویسندگان سیاسی بیشتر روی لفظ «خلافت» تکیه نموده و خود را خلیفه مسلمانان می نامیدند.

بیان علین جدائی و گرایش هر گروهی به یکی از آن دولفظ، فعلاً برای ما مطرح نیست و شاید هم نتوان برای آن، وجه روشنی بیان نمود، اگر



چه برخی برای آن، وجه و یا جوهری ذکر کرده اند (۱)

### دو نظریه مهم پیرامون امامت

امام از نظر دانشمندان اهل تسنن يك حاکم عرفی اسلامی است که برای حفظ حقوق مسلمانان، و اجرای حدود و قوانین اسلام، و گرد آوری بیت المال، و تقسیم آن میان کارمندان، و سربازان و حفظ مرزهای کشور از تجاوز دشمنان، و امور مشابه آن، از طرف خود مردم انتخاب می گردد و در میان صفات زیادی که دانشمندان شیعه برای امام لازم می دانند آنان تنها به بصیرت و کاردانی وی نسبت به اداره امور کشور اهمیت داده، و از علم و دانش به علم مختصری که بتواند دستگاه قضائی منطقه خود را اداره کند، اکتفاء نموده اند (۲)

بنابر این منصب و امامت از نظر آنان، يك منصب الهی نیست، که در متدی آن معصوم بودن و علم و دانش وسیع، و اطلاع و آگاهی گسترده از اصول و فروع اسلام... شرط و لازم باشد، زیرا هدف از انتخاب امام و خلیفه جز اداره امور کشور، و اجرای قوانین اسلام، در میان مردم و حفظ امنیت مملکت، و طرح نقشه برای گسترش اسلام و امور مشابه آن، که همگی را امروز رؤسا و زمامداران

جهان انجام می دهند؛ چیز دیگری نیست.

بنابر این تعجب نخواهد کرد وقتی از قاضی «ابوبکر باقلانی» سؤال می شود که هدف از انتخاب امام چیست؟ وی در پاسخ می گوید: مقصود از انتخاب این است که اداره امور لشکری، و حفظ مرزها، و بازستاندن حقوق مظلوم اذتالم؛ و اجرای حدود و احکام الهی؛ و تقسیم بیت المال میان مسلمانان و رهبری مسائل نظامی را، به عهده بگیرد؛ و جامعه را از هرج و مرج بازدارد؛ سپس می گوید: اگر امام اشتباه کرد، و یا به طور عمد راه غلط بیاید؛ امت باید او را براه راست هدایت کند؛ و کجی های او را از بین ببرد (۳)

روی این اساس باز تعجب نخواهد کرد که وی امام و خلیفه مسلمانان را چنین توصیف می کند: پیشوای مسلمانان هرگز به وسیله نافرمانی خدا؛ غصب اموال مردم؛ و کشتن نفوس محترم؛ و تضییع حقوق و تعطیل حدود و احکام الهی؛ عزل نمی گردد و شورش بر چنین امامی جایز نیست؛ بلکه باید او را پندواند ز داد؛ تا به راه خدا باز گردد (۴)

بنابر این نظر؛ خلیفه با حکام و زمامداران امروز جهان، چندان فرقی ندارد و با انجام هر نوع کاری از مقام و منصب خود برکنار نمی گردد.

(۱) به مقدمه ابن خلدون؛ س ۱۳۴ و الخلافة وسلطة الامة ص ۱۲ چاپ ۱۳۴۲. مراجعه شود.

(۲) التمهید ص ۱۸۱

(۳) التمهید ص ۱۸۰

(۴) التمهید ص ۱۸۶

روی این اساس «تفتازانی» با صراحت هر چه بیشتر می گوید در امام عصمت، و برتری از دیگران شرط نیست. و اگر کسی از طرف مردم؛ برای مناصب امامت انتخاب گردید؛ به وسیله فسق و نافرمانی و جهل و ناآشنائی به اصول و فروع دین؛ از مقام و منصب خود برکنار نمی گردد؛ چیزی که هست هر گاه به امر حرامی دستور داد؛ اطاعت وی واجب نیست (۱)

بسیاری از تعریفهایی که از ناحیه دانشمندان اهل تسنن برای امامت انجام گرفته نشان دهنده نظریه آنان در باره امامت و خلافت است. اینک به برخی از معرفیها که در کتابهای حقوق و کلامی آنان وارد شده است اشاره می نمایم.

۱ - الخلافة نیابة عن صاحب الشریعة فی حفظ الدین و سیاسة الدنیا : خلافت يك نوع جانشینی از صاحب شریعت است برای حفظ دین و اداره امور دنیوی مردم (۲)

در این تعریف و مشابه آن؛ که برای اختصار از نقل آنها خود داری می گردد؛ امام شخصی خواهد بود که از طرف مردم برای حفظ دین و حقوق مسلمانان انتخاب می گردد؛ و جز لیاقت و شایستگی برای حفظ دین و حقوق افراد، شرط دیگری در او معتبر نیست و هر گرامام در این نظریه معلم معصومت و راهنمای معنوی و مذهبی بشر

(۱) شرح مقاصد ج ۲ ص ۲۷۱ و ۲۷۲

نخواهد بود.

۲ - الامامة رئاسة عامة فی امور الدین والدنیا خلافة عن النبی (۳): امامت سرپرستی کلیه امور مربوط به دین و دنیای مسلمانان است به عنوان جانشینی از پیامبر.

این تعریف با تعریف نخست فرقی روشنی دارد؛ در معرفی اول سخن فقط از حفاظت و نگهداری دین به میان آمده؛ و امام حافظ دین و منافع دنیوی مردم معرفی شده است؛ دیگر امام نه مبین شریعت است و نه معلم است؛ و فقط مراقب نگهداری دین و دنیا است و يك چنین منصب جز به لیاقت و کاردانی به چیز دیگری نیاز ندارد.

ولی در تعریف دوم امام به عنوان رئیس عمومی و سرپرست کلیه امور دینی و دنیوی مردم شناسانده شده است و يك چنین سرپرستی جامع و کامل؛ که امام مرجع عمومی جامعه مسلمانان در امور دینی و دنیوی مردم می باشد جز در سایه علم و عصمت که از شرایط اساسی امامت در نزد شیعه است؛ عملی و ممکن نیست.

و به عبارت دیگر هر گاه مقصود از ریاست دینی و سرپرستی امور مربوط به دین و دنیا؛ همان موضوع حفاظت و حراست و مراقبت دین و منافع مسلمانان باشد؛ در این صورت در امام جز لیاقت و کاردانی چیز دیگری شرط نیست.

(۲) مقدمه ابن خلدون ص ۱۳۴. و در «الاحکام السلطانية» ص ۱۳۴؛ عین همین تعریف را

آورده چیزی که هست به جای لفظ «حفظ» کلمه «حراست» را بکار برده است.

(۳) شرح تجرید علاء الدین قوشچی ص ۴۷۲



و بلاوه اگر مقصود يك سرپرستی كامل و همه جانبه باشد ، قطعا يك چنین سرپرستی جامع و همه جانبه ؛ بدون مصونیت از خطا و لغزش ؛ بسندون آگاهی كامل از امور دینی ؛ ممكن و عملی نیست ؛ زیرا چگونه می تواند فردی سرپرستی دینی ملتی را برعهده بگیرد در حالی که ممكن است از او صدها اشتباه و خطا ، در بیان اصول و فروع دین سر بزند ، چگونه می تواند فردی سرپرست و رئیس مطلق دین مردم گردد ، در صورتی که پاسخ بسیاری از مسائل مورد ابتلاء را نمی داند و دست احتیاج به سوی این و آن دراز می کند .

از این نظر برخی از دانشمندان اهل تسنن تعریف فوق را با نظریه خود موافق ندیدند فوراً برای جبران ، به توضیح آن پرداخته و گفته اند : دائره این سرپرستی محدود به حفظ شریعت و دفاع عملی از زوال آن است و سایر شئون سرپرستی مانند تعلیم احکام و راهنمایی جاهلان و حل گره های علمی مسلمانان مربوط به امام نیست (۱)

**نظریه شیعه**

امامت در نظر آنان يك منصب الهی و معنوی است که متصدی آن باید بسان پیامبر از طرف خداوند تعیین گردد ، بالاترین شرط در نظر آنان برای امام علاوه بر مسأله لیاقت و شایستگی موضوع علم و دانش و وسیع و اطلاعات دقیق ، از کلیه امور مربوط به

(۱) نظریه الامامة ص ۲۵

مذهب ، و مسأله عصمت و مصونیت از خطا و لغزش می باشد ،  
در این نظریه پیامبر پایه گذار دین و مذهب و امام مبین شریعت و به يك معنی که بعدها توضیح خواهیم داد تکمیل کننده شریعت می باشد . مقصود از تکمیل شریعت این نیست که شریعت در زمان پیامبر تکمیل نشده بلکه مقصود بیان قسمتی است که پیامبر بخاطر تعدیجی بودن بیان احکام یا بعلل دیگر آنها را تشریح نکرده و به عهده جانشین خود گذارده است .

پیامبر مورد نزول وحی آسمانی است ، و تمام اصول و فروع شریعت از طریق وحی به او می رسد و هر گرامام طرف وحی نیست ، و بر او وحی نازل نمی شود ، ولی در عین حال برای تکمیل بیان شریعت و پیاده کردن قسمت مهمی از برنامه های پیامبر ، علوم رسالت و نبوت را در اختیار قرار داد ، و بسان پیامبر از کلیه خطاها و لغزشها مصون می باشد ، تا بتواند اهداف رسالت را در منصب امامت دنبال کند .

بنابراین امام هادی امت و رهبر بزرگ دین و معلم و آموزگار الهی مردم می باشد .  
این عصاره نظریه شیعه در یازده امامت است اکنون باید دید کدام يك از این دو نظر استوار و پایرجاست .

**سیری در نهج البلاغه**

مواعظ وحکم (۲۸)



**چرا در نهج البلاغه این همه روی مبارزه با دنیا پرستی تکیه شده است ؟**

از جمله عناصر مواعظ نهج البلاغه ، منع و تحذیر شدید از دنیا پرستی است ، آنچه درباره مقصود و هدف زهد گفتیم روشن کننده مفهوم دنیا پرستی نیز هست زیرا زهد که بدان شدیداً ترغیب شده است نقطه مقابل دنیا پرستی است که سخت نفی گردیده است با تریف و توضیح هر يك از این دو مفهوم ، دیگری نیز روشن می شود ولی نظریه تا آکید و اسرار فراوان و فوق العاده ای که در مواعظ امیر المؤمنین علی (ع) در باره منع و تحذیر از دنیا پرستی به عمل آمده است لازم است توضیحات بیشتری بدهیم که هر گره نه ابهام رفع بشود .

نخستین مطلب اینست که چرا این همه در مواعظ امیر المؤمنین به این مطلب توجه شده است بطوری-

**مر قتی - مطهری**

که نه خود ایشان مطلب دیگری را در مواعظ خود این اندازه مورد توجه قرار داده اند نه رسول اکرم و یاسایر ائمه اطهار این اندازه درباره غرور و فریب دنیا و فنا و ناپایداری آن و بی وفائی آن و لغز اندگی آن و خطرات ناشی از تجمع مال و ثروت و وفور نعمت و سرگرمی بدانها سخن گفته اند .

این يك امر تصادفی نیست مربوط است به يك سلسله خطرات عظیمی که در عصر علی (ع) ، یعنی در دوران خلافت خلفاء خصوصاً دوره خلافت عثمان که منتهی به دوره خلافت خود ایشان شد ، متوجه جهان اسلام از ناحیه نقل و انتقالات مال و ثروت گردیده بود و علی این خطرات را لمس می کرد و با آنها مبارزه می کرد : مبارزه ای عملی در زمان خلافت